ترجمه و شرح خطبه 160 نهج البلاغه؛ بخش سوم: امید فقط به خدا

## متن نهج البلاغه

نهج البلاغه ( نسخه صبحی صالح )

كيف يكون الرجاء:  
يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَ الْعَظِيمِ، مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ، فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ، وَ كُلُ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ، وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ، يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ؛ فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ، أَ تَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِباً، أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً؟ وَ كَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَاراً وَ وَعْداً؛ وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْداً لَهَا.

## فرهنگ لغت

فرهنگ‏ نهج‏ البلاغه (رحیمی نیا)واژه های نهج البلاغه (عمران علی زاده)

الْمَدْخُول: معيوب و ناقص.  
الْخَوْفُ الْمُحَقِّق: ترسى كه ثابت و مسلم است و موجب فرار و احتراز مى شود.  
الْخَوفُ المَعْلُول: ترسى كه ناپايدار است و با اندك مشغله اى از بين مى رود.  
الضِمَار: وعده اى كه اميدى به تحققش نيست.

## ترجمه

ترجمه : آیتیانصاریاندشتیشهیدیفیض الاسلاممکارم شیرازی

3. وصف اميدوارى به خدا:  
به گمان خود ادّعا دارد كه به خدا اميدوار است به خداى بزرگ سوگند كه دروغ مى گويد، چه مى شود او را كه اميدوارى در كردارش پيدا نيست پس هر كس به خدا اميدوار باشد بايد، اميد او در كردارش آشكار شود، هر اميدوارى جز اميد به خداى تعالى ناخالص است، و هر ترسى جز ترس از خدا نادرست است.  
گروهى در كارهاى بزرگ به خدا اميد بسته و در كارهاى كوچك به بندگان خدا روى مى آورند، پس حق بنده را ادا مى كنند و حق خدا را بر زمين مى گذارند، چرا در حق خداى متعال كوتاهى مى شود و كمتر از حق بندگان رعايت مى گردد. آيا مى ترسى در اميدى كه به خدا دارى دروغگو باشى يا او را در خور اميد بستن نمى پندارى؟ اميدوار دروغين اگر از بنده خدا ترسناك باشد، حق او را چنان رعايت كند كه حق پروردگار خود را آنگونه رعايت نمى كند، پس ترس خود را از بندگان آماده، و ترس از خداوند را وعده اى انجام نشدنى مى شمارد، و اينگونه است كسى كه دنيا در ديده اش بزرگ جلوه كند، و ارزش و اعتبار دنيا در دلش فراوان گردد، كه دنيا را بر خدا مقدّم شمارد، و جز دنيا به چيز ديگرى نپردازد و بنده دنيا گردد.

## شرح

شرح : پیام امام امیر المومنین ( مکارم شیرازی )شرح علامه جعفریشرح ابن میثم بحرانی ( ترجمه محمدی مقدم )منهاج البراعه (خوئی)

پيام امام اميرالمؤمنين عليه السلام، ج 6، ص: 228-222

امام(عليه السلام) در اين بخش از خطبه بعد از بيان عظمت پروردگار و حمد و سپاس او و نشانه هاى ذات پاکش در جهان هستى ـ که در بخش پيشين گذشت ـ به پند و اندرز غافلان مى پردازد و به سراغ يکى از مهم ترين مسائل يعنى موضوع خوف و رجا مى رود; حقيقت آن را مى شکافد و نشانه هاى آن را شرح مى دهد و مدعيان دروغينش را رسوا مى سازد; مى فرمايد: «او گمان مى برد، به خدا اميدوار است; اما سوگند به خدا دروغ مى گويد» (يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللّهَ، کَذَبَ وَالْعَظِيمِ!).(1)  
سپس به ذکر دليل مى پردازد و مى فرمايد: «(اگر راست مى گويد) چرا اين اميدوارى در عملش ديده نمى شود؟ زيرا هر کس به چيزى اميد دارد، در عملش مشاهده مى شود» (مَا بَالُهُ لاَ يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟ فَکُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ).  
اين دليل بسيار روشنى است. کشاورزى و باغبانى که به گرفتن محصول از زمين و باغش اميد دارد به آبيارى مرتب و دفع آفات و فراهم کردن تمام مقدمات و وسايل نمو و پرورش محصول مى پردازد. اگر باغبان و کشاورزى ادّعاى چنين اميدى را کرد، ولى در خانه اش نشست و دست به کارى نزد، همه مى دانند اين يک اميد کاذب است; خيال اميد است، نه اميد. اميد به لطف پروردگار، هنگامى اميد راستين است که همگام با اطاعت فرمان او و قدم گذاشتن در مسير رضاى او باشد.  
در حديثى نيز از امام صادق(عليه السلام) مى خوانيم: «خدمتش عرض کردند: گروهى به سراغ گناه مى روند و مى گويند: به لطف خدا اميد داريم. امام(عليه السلام) فرمود: «کَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِينَ إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ شَيْئاً هَرَبَ مِنْهُ; آن ها دروغ مى گويند; داراى رجا و اميد نيستند. کسى که به چيزى اميد دارد، به دنبال آن مى رود و کسى که از چيزى مى ترسد از آن مى گريزد».(2)  
و بعد در ادامه اين سخن به بيان کسى که مبدأ اصلى خوف و رجاست پرداخته، مى فرمايد: «هر اميدى جز اميد به خداوند متعال نابجا، و هر ترس واقعى جز ترس از (مخالفت با) خدا نادرست است» (وَ کُلُّ رَجَاء ـ إِلاَّ رَجَاءَ اللّهِ تَعَالَى ـ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ(3) وَ کُلُّ خَوْف مُحَقَّقٌ(4) إِلاَّ خَوْفَ اللّهِ).  
دليل آن روشن است; زيرا هيچ مبدأ خيرى جز خدا وجود ندارد، و هر کسى جز او بتواند خيرى انجام دهد به کمک اوست (لاَ مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلاَّ الله).  
بنابراين بايد تنها دل به او ببنديم و به او اميدوار باشيم. کسى که مى تواند زيانى برساند و کيفر دهد و مجازات کند، فقط اوست و از ديگران، بى اراده او کارى ساخته نيست; همان گونه که قرآن مجيد مى گويد: «(وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَد إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ); ولى هيچ گاه نمى توانند بدون اجازه خداوند به کسى ضررى برسانند».(5) درست است که خداوند به بندگان، آزادى عمل داده، ولى اين آزادى هرگز از ذات پاک او سلب قدرت نمى کند. بنابراين تنها بايد به ذات پاک او اميدوار و فقط از مخالفت فرمان او بيمناک باشيم.  
سپس اشاره به نکته مهمّى مى فرمايد و آن تضادّى است که در اعمال مردم در خصوص موضوع خوف و رجا وجود دارد. هر گاه در يک مسأله جزئى به بنده اى اميد داشته باشند هزار گونه خضوع و خشوع در مقابل او مى کنند و هر گاه از موضوع کوچکى بترسند خود را جمع و جور مى کنند; در حالى که نه در مورد اميد به خدا در امور مهمّه و ترس از او در مسائل بزرگ هرگز واکنش مناسبى نشان نمى دهند; مى فرمايد: «اين مدعى کاذب در مسائل مهمّ به خدا اميد دارد و در مسائل کوچک به بندگان خدا; در حالى که تواضع و احترامش در برابر بندگان (براى همان مسائل کوچک) بيش از خداست» (فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو اللّهَ فِي الْکَبِيرِ، وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لاَ يُعْطِي الرَّبَّ!).  
در ادامه اين سخن به علت اين موضوع پرداخته، مى فرمايد: «چه شده است که تواضع واحترام او براى خداوند متعال کمتر از بندگان است؟ آيا مى ترسى در اظهار اميد به خدا دروغگو باشى؟ يا او را شايسته اميد نمى دانى؟ (که اين هر دو خيالى است باطل)» (فَمَا بَالُ اللّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَکُونَ فِي رَجَائِکَ لَهُ کَاذِباً؟ أَوْ تَکُونَ لاَ تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً؟).  
به يقين، کسى که به خدا اعتقاد دارد و او را بر هر چيز قادر مى شمرد، به رحمانيّت و رحيميّت و جود و کرمش نيز ايمان دارد. امکان ندارد اميدش به خدا اميد کاذبى باشد و يا اين که او را شايسته اميد نداند. اگر درست در اين گونه افکار بينديشيم، انحراف از اصل توحيد و خداشناسى را در آن به وضوح در مى يابيم.  
در حقيقت عصاره کلام مولا اين است که ما افرادى را مى بينيم که به اميد عطاى کوچکى در خانه کسى مى روند، همه گونه خضوع و احترام مراسم ثنا و تکريم به جا مى آورند و خود را مطيع فرمانش مى شمرند، حال آن که هنگامى که براى بزرگ ترين حاجات خود در خانه خدا مى آيند آن اظهارات و احترامات و فرمان بردارى ها از آن ها مشاهده نمى شود و اين نيست، جز بر اثر ضعف و ناتوانى در معرفة الله و شناخت صفات جلال و جمال او.  
سپس امام(عليه السلام) از رجا به خوف منتقل مى شود و همين مقايسه را در مورد خوف بيان مى دارد; مى فرمايد: «همچنين اگر او از يکى از بندگان خدا بترسد به سبب اين خوف، براى او اهمّيّتى قائل مى شود که براى خدا قائل نيست; در واقع خوف از بندگان را نقد مى شمرد و خوف از پروردگار خويش را (نسيه و) وعده اى دور از انتظار!» (وَ کَذلِکَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ، أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لاَ يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِماراً(6) وَ وَعْداً).  
به طور مسلّم اين برخورد دوگانه، ناشى از ضعف ايمان است; چرا که بندگان ضعيف، قدرتى ناچيز دارند که قابل مقايسه با قدرت خدا نيست. اگر تمام قدرت آن ها را به اندازه جرقه اى فرض کنيم، قدرت عظيم پروردگار از درياها آتش سوزان، برتر است. چگونه ممکن است انسانى به چگونگى اين دو مبدأ خوف آشنا باشد، ولى از جرقه بترسد و از درياى آتش نهراسد؟! البتّه ممکن است منشأ اين تفاوت، اميد بيش از حد به کَرَم و لطف خدا باشد که آن نيز ناشى از غفلت است; زيرا او ارحم الراحمين است در موضع عفو و رحمت و اشدّ المعاقبين است در موضع عذاب و نقمت.  
از آن جا که اين برخورد دوگانه با خدا و خلق، ناشى از ضعف شناخت و کوته بينى است، امام(عليه السلام) در پايان اين بخش از سخنان دلنشينش به برخورد دو گانه اين گونه افراد با دنيا و آخرت مى پردازد; مى فرمايد: «همچنين کسى که دنيا در چشم او بزرگ جلوه کند و جايگاه آن در قلبش مهمّ باشد، آن را بر خداوند متعال مقدّم مى دارد. از همه چيز مى بُرَد و به دنيا مى پيوندد و برده آن مى شود!» (وَ کَذلِکَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ کَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى اللّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَ صَارَ عَبْداً لَهَا).  
آرى، اين هوا پرستان بى معرفت، متاع ناچيز و فانى دنيا را نقد و مواهب عظيم و جاويدان آخرت را نسيه مى پندارند و همين سبب مى شود که دنيا را بر آخرت ترجيح دهند و رضاى خلق را بر رضاى خالق مقدّم بشمرند.  
درست، عکس پرهيزگاران با ايمان که امام(عليه السلام) در خطبه متقين درباره آن ها فرموده است: (عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ) خدا در نظر آنان با عظمت جلوه کرده در نتيجه، غير خدا هر چه هست در نظر آن ها کوچک است.  
جمله (فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَ صَارَ عَبْداً لَهَا) اشاره به اين حقيقت است که اين دنياپرستان، سرانجام کارشان به جايى مى رسد که از عبوديت پروردگار خارج مى شوند و به عبوديت دنيا و هواى نفس و شيطان در مى آيند. از توحيد و خداپرستى عملا کنار مى روند و به شرک و دنياپرستى روى مى آورند.  
کار آن ها به جايى مى رسد که همچون عُمَر سعد بر اين عقيده پافشارى مى کنند که رها کردن ملک رى به جهت ترس از عذاب قيامت و متنعم شدن به نعمت هاى بهشتى، نقد را با نسيه معامله کردن است و هيچ عاقلى تن به اين معامله نمى دهد: «اَلاَ إِنَّمَا الدُّنْيَا لِخَيْرٌ مُعَجَّلٌ \*\*\* فَمَا عَاقِلٌ باعَ الْوُجُودُ بِدَيْن»(7)